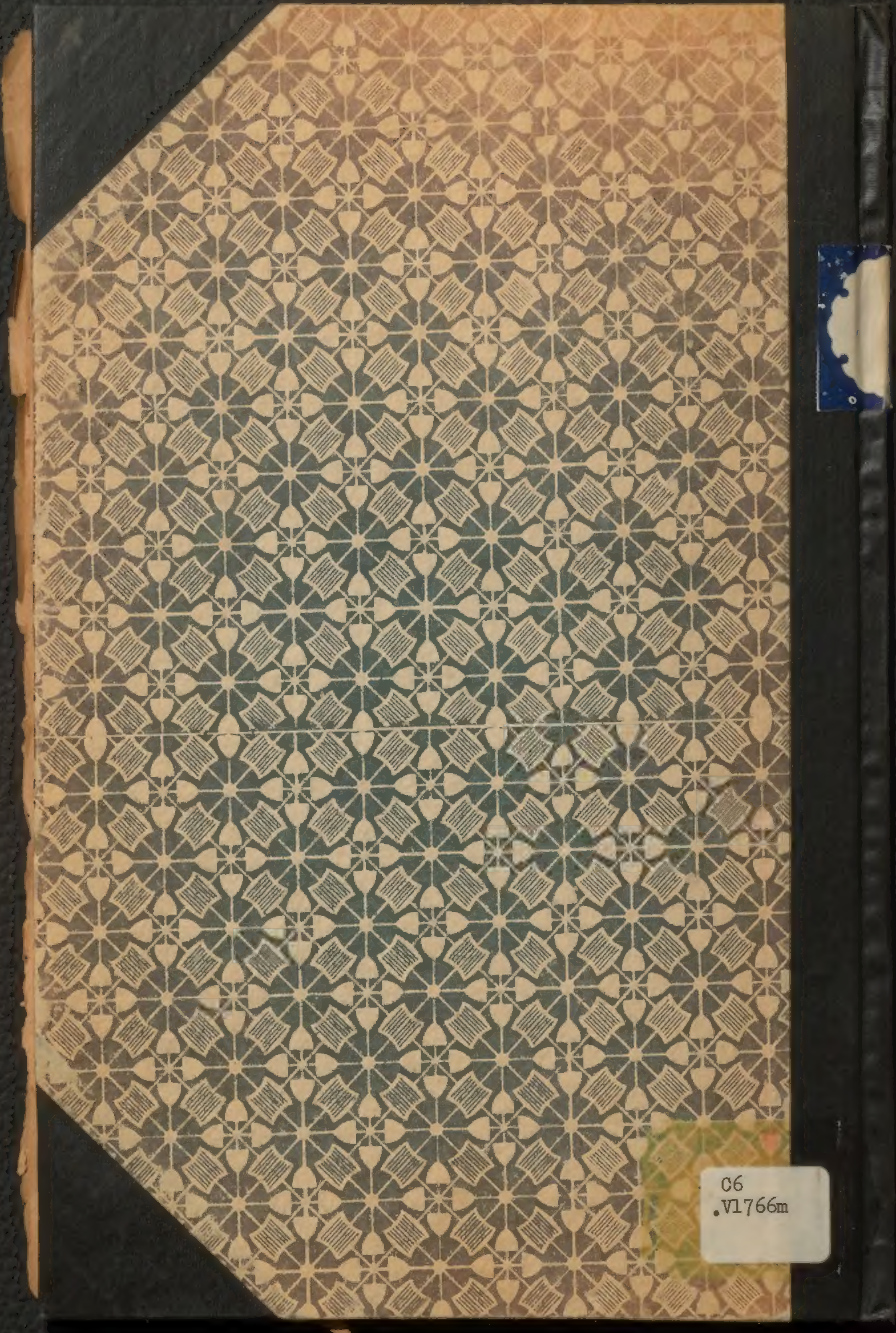

C6
.V1766m

McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

3823082

Shāh V̤alī Allāh

Maktūbāt

C6
V1766m

69253

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ

از تصانیف عارف باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ مفسر محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مکتوبات

معہ

مناقب
ابی عبد اللہ محمد بن اسماعیل البخاری و فضیلت
ابن تیمیہ

حسب الحکم جناب مولانا سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی رحمہم اللہ تعالیٰ

در مطبع احمدی واقع شہر دہلی طبع گردید

عبد العزیز محمد عبد الرشید علی محمد
تاجر کتب بازار کشمیری لاہور
سے ہر ایک قسم کی کتب بکفایت مل سکتے ہیں

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله تعالیٰ مجزل النعم وملهم الحکم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحابه اجمعین
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که اوائل صوفیه متفرق شدند به دوازده فرقه دو فرقه مردود که حلولیه و حلاجیه باشند و ده فرقه مقبول و هر صنفے را ازیں ده صنف معاملتے وطریقے نیکوست اندر مجاهدات وآداب لطیف ست اندر مشاهدات وایشان در معاملات ومجاهدات وریاضات مختلف اند دراصول و فروع شرع وتوحید متفق اند محاسبیه منسوب بابی عبدالله حارث بن اسد المحاسبی وقصاریه منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار وطیفوریه منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی وجنیدیه منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی ونوریه منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری وسهلیه منسوب بسهل بن عبدالله التستری وحکیمیه منسوب بابی عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی وخرازیه منسوب بابی سعید خراز وخفیفیه منسوب بابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی وسیاریه منسوب بابی العباس السیاری۔ هکذا ذکر الشیخ الهجویری فی کتاب کشف المحجوب واین فقیر را به هر طریقه ازین طرق از جهت خرقه سلسله می رسد وشیخ ابوطالب مکی را به جنید ونوری ومحاسبی وسهل التستری وغیره ایشان سلسله میرسد وهمچنین سائر کبار متقدمین را باکثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد وچون آن زمانه گذشت مدار کار بر طریقه جنیدیه افتاد وجمهور اهل طریقه باو نسبت درست کردند ولنذکر ههنا ما یدل علے انعطاف سلسلتنا الی هذه الطرق العشر بالاجمال۔ اما الجنیدیة فحالها ظاهر وقد ثبت ان جنید أصحب حارث بن اسد المحاسبی۔ واما القصاریة فتلقن الشیخ ابوالقاسم القشیری من الشیخ ابے عبدالرحمن السلمے وهو تلقن من الشیخ ابی احمد بن عیسے وهو تلقن من الشیخ ابی محمد بن عبدالله بن منازل وهو تلقن من الشیخ الملامتیة ابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار وهو تلقن من ابی تراب عسکر بن حسین النخشبی وهو تلقن من حاتم الاصم وهو تلقن من شقیق

بن ابراهیم البلخی واما الطیفوریة فالسلسلة الشطاریة تنتهی الی الشیخ محمد المغربی ملقن من روحانیة الشیخ ابی یزید البسطامی والشیخ ابو القاسم الکرگانی صحب الشیخ اباالحسن الخرقانی ملقن من روحانیة الشیخ ابی یزید البسطامی واما النوریة فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی یعزی وهو عن الشیخ ابی شعیب وهو عن الشیخ عبد الجلیل وهو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری وهو عن والده ابی عبدالله الحسین الجوهری وهو عن الشیخ ابی الحسین النوری رفیق الجنید وهو عن التستری واما السهیلیة فالشیخ ابوطالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن ابی عبدالله احمد عن ابیه ابی عبدالله احمد بن سالم البصری عن سهیل بن عبدالله التستری واما الحکیمیة فالخواجه نقشبند البخاری تلقن من روحانیة شیخ محمد بن علی الحکیم الرمذی واما الخرازیة والحقیقیة فالشیخ شهاب الدین السهروردی لبس الخرقة عن عمه القاضی وجیه الدین عمر عن والده محمد عمویه وعن الشیخ اخی فرج بیده احمد هما مشارکة الآخر عباس ابیه وعن الشیخ احمد الاهوری ملباسه عن ممشاد الدینوری وملباس اخی الفرج الزنجانی لهما عن ابی العباس النهاوندی ملباسه من ابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد وقد اخذ عن ابی سعید الخراز وهو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی وصحبت ذالنون المصری وسریا السقطی وبشر الحافی والحمد لله رب العلمین ؛ حضرت خواجه عبدالله احرار قدس سره بیتی چند در رساله ایراد فرموده اند که مؤداش بطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق ست سبحانه وچون فهم معانی آن ابیات در غایة غموض واغلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف مضامین آن بر وجه وجدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مدظله نمود باین تقریب قلم ارشاد رقم متصدی کشف وبیان آن گردید ابیات این ست ابیات داد جاروبی بدستم آن نگار ؛ گفت زین دریا برانگیزان غبار ؛ آب آتش گشت وجاروبم بسوخت ؛ گفت از آتش تو جاروبی بیار ؛ کردم از حیرت سجودی پیش او ؛ گفت بی ساجد سجودی خوش بیار ؛ آه بی ساجد سجودی چون بود ؛ گفت بیچون باشد و بی خارخار ؛ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط ست بر هیاکل موجودات که بصفت وحدة خود جمیع موجودات را در گرفته وجاروب عبارة ست از ذکر لا اله الا الله که نفی اله باطله میکنند مانند نفی کردن جاروب غبار خس وخاشاک را از خانه - پس در اول حالة اهل ارشاد بنیابة محبوب حقیقی سالکان را بذکر نفی واثبات میفرمایند برای نفی اله باطله هر چند در حقیقت حال هیچ باطلی نیست هر چه هست نوعی از وجود ست وجمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر نفی واثبات دلالت میکند بر تخیل غیری پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غباری باید برانگیخت پس چون سالک بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیریة از هم پاشید ونفی بیکار گشت وهمین ست معنی آب آتش گشت وجاروبم بسوخت یعنی تجلی صفت وحدة نفی واثبات را بیکار ساخت بعد از آن اهل ارشاد بنیابة محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد بر شهود وحدت تا رذائل بشریه متلاشی شود و تخلق با اخلاق الله بدست آید و همین ست معنے
از آتش جار و بے بر آر چون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتے در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر سبوحے
ظاهر مجرد میلانے دارد بالذات و همین ست معنی سجده بعد ازان مطلوب فناء الفنا ست که شعور بتوجه نباشد
و همین ست معنی بے ساجد سجودے خوش بیار اینجا اشکالے بهم رسید که توجه مستلزم علم بنفس خود ست زیرا که
نسبتے ست بین الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحدة چنین فائض شد که مبنی اشکال خلط علم حضورے
با علم حصولی ست و آنکه علم حضوری حضور ذات شی ست نزدیک ذات و آنچه حضور بهم ذات اوست اینجا اتحاد
حقیقی ست - اثنینیة اعتبارے حالی ست بسیط که کثرة نسب را گنجایش ندارد اما در حالة نازله بنسبة بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب در تحقیق مجملے از نسبت حضرت ایشان مد ظلهم بطرق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور ست و بیان تقلید آنحضرت به مذهبے از مذاهب
فقها و ائمه اربعه که بنام کمترین نیاز مندان صادر شده برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر ست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندیه ست و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت
ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشائتے با نجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست
و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند ازان انتقال کنند بحقیقة الحقائق واصل
در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شدند هر وقت که ازان اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجاده خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه ست و اقوی نزدیک
من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزے الله تعالی اهلها خیر الجزار و فائده
دیگر زائد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکے نورے یافتم که بآن نور غالب تر ست و ریاست پیدا کرده بر جمعے دو صد کس باشند یا زیاده
و آن را متوارث یافتم اباً عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بخت ست اگرچه گاهے باعتبار دنیا باشد و گاهے
باعتبار دیانت و علم دیدم که آن نور بطریق وراثة نسبتة بمن انتقال کرده ست - والله اعلم بالصواب
سوال دویم آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فنار بشریت وجود موهوب میدهند - موسی اندر درخت آتش دید ٭
سبز تر میشد آن درخت از نار ٭ شهوة و حرص مرد صاحبدل ٭ این چنین دان و این چنین انکار ٭

معنی فناء البشریت و وجود موهوب چیست گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
شده اند آنکه نفس بهیمیه او غالب ترست و آنکه نفس سبعیه او زور آور ترست و آنکه نفس لطیفیه او قوی ترست
پس آدمی در ابتدائے حال مغلوب یکے ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهے که آن غالب می کشد
میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بایستی
نماند الا بعد اجازة شرع چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به۔ اشاره بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی واقع شود محبت
حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا الاتصال بے کیف و قبله نماند توجه و
انجذاب خاطر او را الا همین معنے فانی شد در حق و باقی گشت بحق و ازینجا دو راه پیش می آید یکے راه نور القدس و
حجر بحت و آن شاه راهے ست به ذات بحت دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از گوه انا خود و انا هر موجودے بعد ازان استقلال آن حقیقة واحده بخیال خود لبعد از
اتمام هر دو راه یا یکی می آگاهانند او را بآنکه هر لطیفه حکمے دارد و حکم یکے حکم دیگری را مزاحمت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایار بجوارح و نفوس ثلثه کارهائے مناسبه آن می کند
و بسر و روح بکیفیة اتصال مشرف میشود و بالطیفه خفیه بمعرفة حقیقة واحده مشرف میگردد این را وجود موهوب
گویند و این دو بیت اشاره بآن ست سوال سویم۔ آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست۔ گفتیم
بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعے واقع شود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالے
این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوے بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبے
که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالے بهر مذهبے ازین مذاهب مشهوره معرفتے داده ست۔ الحمد لله تعالے
ایضا در جواب بعض مسائل این خاکسار ارشاد فرموده اند۔ بسم الله الرحمن الرحیم۔ محبت عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله۔ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است۔ پس لازم شد که
آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شتے دارد وجهی دارد متصل جوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل
صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته به روح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتے
دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه
بقوة و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه قلب که نزدیک بروح ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب

آنست واللہ اعلم کہ ظہور ثمرۂ طہارت و عبادت و نسبت اویسیہ و یادداشتی کہ غالب بر آن انس باشد و محبت اہل اللہ بوجہ انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزہا و مناسب این چیزہا باشد انشاء اللہ تعالیٰ و اگر اتمام سیر لطایف مقدرست آخر کار رجوع بہمین چیزہا باشد و استقرار در ہمین موطن ؛

ایضا. در حل معانی این رباعی کہ منسوب ست بہ عارف روم قدس سرہ بر وفق درخواست کمترین املا فرمودند ؛ **رباعی** دے بر سر کوئے زلہ غارت کردم ؛ مرپاکانرا جذب زیارت کردم ؛ شکرانہ آنکہ روزہ خوردم رمضان ؛ در عید نماز بے طہارت کردم **شرح**۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ اولا و آخرا ؛ احتمال دارد کہ معنے این رباعی بدین وجہ باشد قولہ دے بر سر کوی الخ۔ یعنے در اول سلوک بر سر راہ خدا بقیۂ فیض اکابر کہ از خوان نعمت حضرت ذو النعم حاصل کردہ بودند تناول کردم۔ حاصل آن ست کہ باذکار و افکار کہ ازین برگزیدگان کابرا عن کابر روایت آمدہ ست پیش گرفتم قولہ مرپاکان را الخ یعنے پیش ازانکہ از نجاست نفسانیہ و کدورت ذہنی خلاص شوم بزرگان طریقہ را با اعتقاد تمام زیارت کردم و ہمت خواستم چہ از قبیلہ احیاء و چہ از قسم اموات قولہ شکرانہ الخ یعنے بعد ازانکہ ریاضت تمام شد و وصول بہ حاصل آمد و کار از مجاہدہ در گذشت و بہ مشاہدہ پیوست و بسبب جدا شدن ہر لطیفہ از لطیفہ دیگر احتیاج مجاہدہ نماند ترک ریاضت کردم و این کنایہ ست از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست قولہ در عید نماز الخ یعنے ہمہ اوقات واصل خوشی در خوشی ست و عید در عید ست و بہار در بہار ست الم فراق برخاستہ و قبض تفرقہ روی باستتار نہادہ و در ہمہ اوقات حقیقت نماز کہ حضور بی کیف ست حاصل شد طہارت ظاہر و عدم طہارت و نوم و یقظہ برابر شد وقتے کہ متطہر و متوجہ بجانب حق می نشیند از وقتے کہ مخالطت ازواج میکند یا حساب دخل و خروج مے نماید در اصل حضور ممتاز نیست ؛ واللہ اعلم بحقیقۃ الامور ؛

در جواب بعض عزیزان کہ انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کرم اللہ وجہہ نمودہ بودند نوشتہ اند

بسم اللہ الرحمن الرحیم ؛ استفسار کردہ بودند کہ معنے قول حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ۔ لو عرفت اللہ بمحمد لما عبدتہ و لو عرفت محمدا باللہ لما اتبعتہ چیست باید دانست کہ این کلمہ در جائے معتمد ندیدہ ام واللہ اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنے مناسب مشرب تصوف ہست۔ صوفیہ ذکر کردہ اند کہ سالک را بسوے خدا تعالی دو راہ ست راہ معیۃ قال اللہ تعالیٰ و ہو معکم این ما کنتم۔ و این راہ واسطہ بر نتابد۔ و راہ وسائط قال اللہ تعالیٰ من یطع الرسول فقد اطاع اللہ۔ و قال۔ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ و این راہ در حق امتیان بیواسطگی بر نتابد۔ بالجملہ درین کلمہ اشارہ رفتہ است بہ تکمیل ہر دو راہ و استقلال ہر یکے فردا فردا یعنے اگر مے شناختم خدا تعالی را بہ محمد علیہ الصلوۃ والسلام عابد او نمی شدم و مرتبہ عبودیت از من دست کشیدے

زیرا که حقیقت عبودیت بمعرفت ربوبیت راست میشود دیگر بار فرمود اگر می شناختم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخدا بآن معنی که سر آن حضرت وجود و ظهور او بصورت محمدیه مطمح نظر باشد راه وسائط که اتباع اشارۀ بآنست راست نیامدی بلکه جمع کردم بین الطریقین وایفای حق هر یکی نمودم و بر قاعدۀ متکلمین نیز صحیح ست زیرا که ایشان میگویند واجب ست که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسد نه باخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام اکتفا کند و معرفت محمد صلی الله علیه وسلم بنبوت مقدم ست بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خدا تعالی را می شناخت و بشناخت او معرفت نبوة ایشان میشد پس بوجهی که می باید شناخته باشد۔ هذا ما ظهر لی والله اعلم

مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلت و حصول این مرتبه عظمی به آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعضی افراد امت و آن افراد را امداد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراہیم مستجاب گشت و باشارۀ مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازانجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوة والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولای و مخدوم لباسی فاخره تیار کنند هیچ مزیتی ایشانرا لازم نمی آید و فیه ما فیه و ازانجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراہیم خلیلا و این حدیث نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول به عدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه۔ فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تو متحقق شده باشد بنویس بایں سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت راهنه توفیق تحریر آن یابد بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ست ولیکن در بعض اوقات حقیقت الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات شبیح بشبحی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی از زمان که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیضے دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوٰة والتسلیمات بسبب علو مبدأ الیقین ایشان و عموم فیضے که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام دوره جزوی که از حجر بحت حضرت ایشان سر بر آورده و لاسباب اخری لا تطیق ان تحصیلها عندنا هذه عنوان حظیرة القدس و شیخ آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثیل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بر روی کار مے آید ضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب احجار بحت نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند اهل دل بسا ست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این کمالات اتحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفاء حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الٰهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصرے پیدا شود و نسله آن حجر بحت شخصے باشد از محل و آن حجر بحت بآن نور مجرد بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمشابه اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و ادوار و قطور خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتے کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت

با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ۞ چشم او را سرمه ام تار زلف او را شانه ام ۞

چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون نعت و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیة آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند مثل ما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابة دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز آن صرف ذاتست و محیط آن کمالات ذات و ناصیرورة آن مرکز دائره تامه که مرکز آن محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار ست اعتراض مثل این بمقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت ذهاب اسد ابری اعتراض بفقد انیاب و اظفار اسد و یا وبر و ذنب او وجهے ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کنه و حقیقت محمدیه و بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که ببعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده و ببعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بحت و انانیة کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و تفصیل حقائق این دوره شرحے که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد راه اصل این دوره اند و بسا معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بر دست وی بسیارے از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون

کائنات ست و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست اعظم الله تعالی له الاجر و فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان فتح دوره آورده مصدق او ست مثل اشارة بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و ایما دران تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادا نه فرموده و مثل قول بحقانیت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس کلیه بسان صورت رائی که در مرآة متعین شود و ازین تعین بساطت او لی چند مرحله بر تر ست و ایشان هرچه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست ست و درین صورت واجب ست قول بحدوث ماسوی الله و قول بارادہ که تعلقات متجدده داشته باشد انیست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه از ان خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه لازم نمی آید زیرا که فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلق متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمع مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند و آن عالم واسطه عموم دعوة و مقتدا بودن آنحضرت صلعم مر آن قوم را خواهد انکار آن مکابره هست ۔ والحمد لله تعالی اولا و آخرا وظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا ⁂

ایضا۔ مکتوب ارشاد اسلوب که بیکی از علمای مدینه منوره علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیه متضمن اجازه روایه حدیث شریف و تلقین ذکر نفی و اثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرمودند

الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بفضیلة عظیمة هی حفظ الاسناد وامد من شاء منهم بسعة الطرق وعلو السند وما اعظمه من امداد والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وقائد الغر المحجلین شفیع المذنبین یوم الدین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو ولی الله بن عبد الرحیم العمری الدهلوی وفد علینا ببلدة دلی من اقلیم هندوستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیة حصة وافرة الذی علیه آثار صلاحه وبرکات تقواه فهی ظاهرة وباهرة الحافظ المجود للقرآن العظیم القاطن بمدینة النبی الکریم الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرم المبجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمن عنده وضاعف بره ورشده ابن المرحوم مصطفی حلبی الکتبی اعظم الله اجوره واتیح فی افق الخیر نوره فاراد ان یقرأ علی شیئا من الحدیث واستجازنی لما تصح لی روایته فقلت هذا امر منکم یا اهل الحرمین بدا والیکم یعود وتلک کلمة کنتم احق بها واهلها وحق الرب المعبود فلما ابی الا الزود مالم اجد بدا من الاجابة مستمدا من توفیقه الرشد

والاصابة فقرأ علیّ اوائل الکتب الستة وغیرها من مشاهیر الکتب الحدیثیة ولقنته الذکر بالنفی والاثبات علی طریقة السادة النقشبندیة واجزته بکل ذلک وبجمیع ما تصح روایته بشرط المعتبر عند اهله ووصیته بما وصانی به مشایخی من التقوی واتباع جادة السنة فی الظاهر والباطن وقد اتصل سندی والحمد لله بسبعة من المشایخ الاجلة الکرام الائمة الافادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی والشیخ ابراهیم بن حسن الکردی المدنی والشیخ عیسی بن علی العجمی المکی والشیخ احمد بن محمد بن النخلی المکی والشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منهم رسالة جمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده المتنوعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجمیع ما فی منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی عن ابیه وعن مشایخه الثلثة الذین سردنا اسماءهم بعد ابیه کلهم عن البابلی واما الشیخ عیسی فناولنی مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاهر واجازنی بجمیع ما فیه ابو طاهر عن الاربعة المذکورین عنه واما ابن سلیمان فاجازنی بجمیع ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف مکاتبة واجازنی بجمیع ما فیه ولده محمد وفد الله عنه واجازنی بجمیعه السید عمر عن جده عنه واما الکردی فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سماعا علیه ابو طاهر بقراءته علی ابیه المذکور واما العجمی فالف الشیخ تاج الدین الدهان رسالة بسط فیها اسانیده اجازنی بجمیع ما رواه العجمی ابو طاهر عنه وکان ابو طاهر قاری درسه واخص تلامذته وقرأ علیه الستة بکمالها سمعت من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل الستة وشیئا من مسند الدارمی وموطا محمد وآثاره واجازنی لسائرها وبجمیع ما تصح له روایته عن القلعی واما النخلی فله رسالة جمع فیها اسانیده اجازنی لها ابو طاهر عنه وناولنیها الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور واجازنی لها عن ابیه واما البصری فالف ولده الشیخ السالم له رسالة اجازنی لها وبجمیع ما تصح روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت منه اوائل الکتب و اجازنی ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بکماله عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم وقرأ علیه شمائل الترمذی بکماله الاحادیث سمر النسار فانه سمعه منه وهذا آخر ما اردنا املاءه فی هذه الورقة : والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا :

در جواب مکتوب مخدوم شیخ عبد الرؤف اصدار یافته : حقائق ومعارف آگاه تذکره اهل الله عزیز القدر جلیل المقام زبدة الکرام قدوة الانام مخدوم وشیخ عبد الرؤف سلمه الله تعالی ۔ از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مکشوف باد ۔ مکتوب بهجت اسلوب که در تفقد این ضعیف اصدار شده بود رسید ۔ الحمد لله که عزیزان متوجه حال این مسکین شکسته بال انداز توجه تفقد ایشان امید قوی می شود ترقب از مکارم اخلاق ایشان آن ست که آینده بر سنن گذشته متفقد احوال و داعی بظهر الغیب باشند : احسن الله الیکم واطال بقاءکم وعمم فوائدکم وتمم عوائدکم والحمد لله اولا وآخرا

روز چهارشنبه ۱۶ محرم سنه ۵۶ تحریر این مکتوب اتفاق افتاد

حضرت مخدومی شاه نور الله بدهانوی سلمه الله تعالی معنی این بیت التماس کرده بود
که منسوب ست بحضرت حکیم سنائی قدس سره بیت این ست بو متبوع صورت اجمال ؛ وقف تفصیل منعکس شد حال
وحضرت ایشان ادام الله لقاره معنی آن بتوجه نوشته اند که تاویل این بیت بر قاعده تصوف آن ست که
در مرتبه فیض اقدس ذات بوجود عالم شد - بعد ازان بآنجا بود خود التفات فرمود هر نحوی ازان آنجا حقیقتی
گشت از اعیان ثابته پس در مرتبه اجمال که عبارت از مرتبه فیض اقدس ست بود اجمالی متبوع ست و
ماهیات تابع آن که بنه تشعب التفات بانجار خودش متشعب شده واو را تحققی وقیامی نیست الا به ذات
ودر ذات وبرای ذات ودر مرتبه فیض مقدس که تفصیل عبارت از وست حقیقت وجود تابع ماهیات شد پس
در هر ماهیتی احکام علی حده بر روی کار آمد بحقیقت آن احکام وجود ست لیکن مقید بقانون آن ماهیت ومعین
بمسطر آن پس درین مرتبه وجود تابع ماهیات گشت ؛ در تحقیق مسئله سیادت فرزندان
شریف که پدران آنها وده شرفا باشند بر وفق التماس خاکساران املا فرمودند
الحمد لله - سیادت وشرف را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نه فرموده اند که حیثیت ودر قرآن ثلثه اولی هم
اصطلاحی مقرر نه شد آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن احکام شرع دائر فرمودند لفظ اهل قربی واهل بیت
است وفقها اتفاق کرده اند که اگر کسی چیزی بر حسنیین یا حسینیین وقف کرد فرزند حسنیه یا حسینیه چون
پدرش حسنی یا حسینی نباشد داخل نه میشود واین موافق علم انساب ست وموافق احادیث صحیحه واگر بر ذریه
حسن وحسین وقف کرد ابن حسنیه یا ابن حسینیه که پدرش حسنی یا حسینی نیست داخل می شود ودر لفظ ولد اختلاف
کرده اند پس وظیفه فقیه درین مسائل آنست که گوید اگر اصطلاح زمان واقع شده باشد که شریف وسید
بجای اهل بیت وذوی القربی اطلاق کنند همه بنی هاشم سادات باشند واگر اصطلاح زمان چنین ست
که ذریه حسن وحسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند واگر اصطلاح زمان چنین باشد که حسنی یا حسینی را
سید وشریف گویند اولاد بنات داخل نشوند وحق آنست که شیخ جلال الدین سیوطی گفته است در رساله
العجاجة الزرنبیة فی السلالة الزینبیة که اتفق السلف علی ان ابن الشریفة لا یکون شریفا حتی یکون
ابوه شریفا - پس اینست اصطلاح مشهور از سلف وخلف وهیچ شبهه نیست که در زمان ما از سید و
شریف حسنی وحسینی را می فهمند پس اطلاق اسم سید اولاد شریفه وسیده چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست وکفاءت هم از جهت آباست ونسب هم از جهة آبا - آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبیر را از
بنی هاشم شمرد وسهم هاشمیان بایشان نداد وحضرت عمر رضی الله عنه دفتر بر قبائل نهادند واولاد بنات
قومی را بآبا منسوب ساختند نه بقوم امهات واهل نسب اولهم الی آخرهم - بر همین رفته اند لهذا محمد دیباج را

در عثمانیان مے نویسند نہ در علویان حالانکہ والدہ ایشان دختر حضرت امام حسین ست رضی اللہ عنہ وشواہد این مسئلہ بسیار ست ومن انکر الاجمال بان علیہ التفصیل واللہ یقول الحق وھو یھدی السبیل۔ اگر کسے گوید کہ حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضے اللہ عنہما سیادت از طرف والدہ داشتند پس می باید کہ سیادت از طرف والدہ باشد جواب گوئیم کہ سیادت در عرف متقدم بمعنے بزرگی وریاست ست وآنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ایشان را تشریف دادند باین کہ ہما سید اشباب اہل الجنۃ ای رئیسا شباب اہل الجنۃ واین سیادت بملاحظہ کمالات باطنہ است نہ بحسب نسب وہر حکمے کہ ایشان داشتند از احکام اہل بیت وذوی القربے ہمہ از جہت ہاشمیت بود الا ذریۃ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودن کہ از جہۃ والدہ داشتند وابو عبد اللہ حاکم روایت کردہ است حدیثے باین مضمون کہ اولاد ہر زنے منسوب میشوند بہ پدر خود الا حسن وحسین کہ منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست ست واین کرامتے ست مخصوص بایشان ومن بعد حکم ہمان ست کہ سیادۃ اصطلاحی ست اگر مراد بآن حسنی وحسینی بودن ست وھو الظاہر پس سیادت از جہۃ آبا باشد دون الامہات واگر اصطلاح دیگر پیدا شود بہمان اصطلاح سخن گوئیم چے اگر قومی سید ترک را بگویند یا حبشی را فلا مناقشۃ فی الاصطلاح ؛ کتبہ الفقیر الے رحمۃ اللہ الکریم ولی اللہ بن الشیخ عبد الرحیم

برائے حضرت مخدوم میان محمد عاشق پھلتی سلمہ اللہ تعالے ؛ نوشتہ اند

شوقے کہ بدیدن شما داریم بحقیقۃ ازلی ست کہ تجدد را در رنگ زوال بدامن او دست نمیرسد ہمین یک لطیفہ است کہ بخودش مے پیچد از یکے سر برمی آرد وقبلہ توجہ دیگر برامی سازد وبخود اند میگردد وتنتقل الھفیات عن جرعاتہا ؛ وصبابتی باعلوا تنتقل ؛

بعضے نکات غریبہ کہ در بعض اوراق بہ خط مبارک ایشان یافتہ شد۔ تبرکًا نقل آن نمودہ شد منہا

عم بزرگوار من علیہ الرحمۃ در مجلس حاضر بودند در انجا تحقیق بیت مشہور کہ علم حق در علم صوفے گم شود ؛ این سخن کے باور مردم شود بحث افتادہ بود وہر یکے چیزے میگفت شخصے از مجلسیان توجیہا آغاز کردہ کہ علم حق در ترکیب مقلوب ست تقدیرش آنکہ در علم صوفے کم شود۔ فلا اشکال حضرت عم من بر بداہت جواب دادند این سخن کے باور مردم شود۔ **منہا**۔ طفل بودم کہ شیخ فیروز شاہ کہ از مشاہیر عصر بودند ودر سلسلہ شیخ آدم بنورے پیوند داشتند بملاقات حضرت والد رضے اللہ عنہ آمدند چنانکہ مشرب ایشان تجویز رویۃ حق سبحانہ بود بصر در دنیا ولہذا درین مسئلہ با حضرت والد بحثے میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث کردہ بایشان وانمودم کہ بصر یا از غایۃ ضعف وناتوانی چیزے کہ خلف ما باشد نتواند بدید بلکہ آنچہ برابر ما باشد نتواند دید بلکہ اقرب بصر از نفس خود چیزے ہست نفس خود را نتواند دید با وجود این نا توانیہا چہ امکان

باشد کہ لطیف لطیف را معائنہ کند ازین ترقیات از ادنے با علے نہایت در ابتہاج و انتعاش آمدہ ترک آن بحث نمودند و ہمگی کلام ایشان بعد ازین تقریر ستائش این مسکین بود و پرسش حال و بیان مآل واللہ اعلم

منہا۔ روزے حضرت والد قدس سرہ در راہے میرفتند و بہلی بود کہ یاران بنوبت سوار مے شدند بعضی یاران از نوبت رعایت تسویہ نکردند و بحال پیادگان و ملال ایشان التفات ننمودند حضرت ایشان گفتہ فرستادند کہ قولہ تعالےٰ۔ اعدلوا ہو اقرب للتقوی در کدام سیپارہ است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نہ فہمیدند فرمودند بپرسید کہ این آیتہ در قرآن ہست یا نہ دریافتند کہ غرض چیست میان بدر الحق فرود آمدند والتماس نمودند کہ این آیتہ در محلے واقع شدہ کہ یعتذرون بعد از وی ست

منہا۔ روزے حضرت والد قدس سرہ بمیان محمد دلیل ملاطفہ فرمودند کہ رغبت خاطر شما بصوت مناسب بیشتر ست یا بصورت جمیلہ گفت بصوت تبسم فرمودند و گفتند ع شنیدن کے بود مانند دیدن ؛

منہا۔ در بزم چون خسرو و شیرین بہم آمدند ندیمان بامر خسرو این مردم را داستانہا زدند یکے گفت در زمین گنجے نہادہ بود فریدونے ازان خبر یافت و آن را باز کرد و گنج برداشت دیگرے گفت تذروی با آئین سروی میخرامید و بازی میکرد ناگاہ شاہین آمد و او را نخجیر کرد۔ دیگرے گفت چشمہ بود شیرین تشنہ شیرے بدانجا رسید و سیراب شد۔ دیگرے گفت لعلے بود گران قیمت در کانے پنہان شاہے بدان اطلاع یافت و بر گوشہ تاج نہاد رونق بر رونق بیفزود۔ دیگری گفت گوہرے بود فرد آنرا بیاقوتے منضم کردند عقدے گران بہا ازان منتظم شد۔ دیگرے گفت آفتاب و ماہ ہر دو باہم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بود اندر مرغزاری گوزنے راہ او گرفت رسن در گردن شیر ژیان افگند و اسیر خود کرد شیرین گفت شاہے کامرانی کنیزکی را بنواخت کنون کز دست خسرو نقلی و جام ست نہ بیخبر و کہ صد خسرو غلام ہست بزم در سایہ آن ماجرو یاد ندیمش بخت و دولت یار و زیاد ؛

منہا۔ سعد خان مردے بود از فضلائی روزگار در حصول دستگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاہ و حشمت بوطن خویش مراجعت نمود و آنجا تزوج کرد چون دو سہ ہفتہ از تزوج او بر آمد بدل وے دردی پیدا شد و در یکدو ساعت جان تسلیم کرد شنیدم کہ دران زمان این بیت تکرار مینمود و دست تاسف برہم مے زد ؎ عمر در تحصیل دانش رفت نادانم ہنوز ؛ کاردان بگذشت و من در ساز سامانم ہنوز ؛ ومن منظوماتہ دام فضلہ۔ فراغت یافتم از حج و عمرہ ؛ چو احرامے سر کوئے تو بستم ؛ چو دیدم روی زیبائے تو جانا ؛ ز تشویش وجود خویش رستم ؛ بیا ساقی بدہ جام شرابے ؛ کہ مخمور صبوحے الستم ؛ ایضاً محبت نام جوش طبع و میل نفس گشتن ؛ سر اہل محبت در دو عالم تاجور باشد ؛ ز نازک طبع غیر از خودنما سہانے آید ؛ درخت بید را دیدم کہ دائم بے ثمر باشد ؛ بوسعت مشربان ہر یک تعلق دلم گیرد ؛ اگر نقشے زنے بر روی دریا بے اثر باشد ؛ ایضاً۔ مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمی سا

لہ منہا حضرنا یوم ختم البخاری ضیافۃ الشیخ ابی طاہر فقال الشیخ یوسیدنا الشیخ شعبان لم یحضرنا قلت ہو فی رمضان ای صائم فقال محمد بن راشد تقدم الیوم بارہ علی ثنیہ ای صار شعبان قلت انما تقدم باوہ الاعلی علیہ اے صار شعبان ؛

مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد ؛ صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ؛ برو بالوعه را چون دُرد بنشیند
تماشا کن ؛ ایضاً۔ ہر ذرہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ؛ سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نہ شد ؛
؎ دوائے درد من بہ جمع اضداد تو می نازم ؛ نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ؛ جہان و جان فدائے
وضع شوخ شہر آشوب ؛ قیامت می نمائی دم عیسے و مریم ہم ؛ درین دو بیت اشارت کردہ شد بہ حال
عجیب کہ آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تاذی از ان یک و التذاذ از ان دیگر بیکدفعہ
؎ توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن ؛ توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم ؛ زیک منبع و ریکجا
مختلف فوارہ میجوشد ؛ مزاج حرص نخاردن زہد ابراہیم ادہم ہم ؛ بخارے از زمین خیزد بباد جود ر آمیزد ؛
گہے باران ریزان ست و گاہے برف و شبنم ہم ؛ درین سہ بیت اشارتست باضمحلال حقائق متخالفہ در یک حقیقت
و امتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صور و ہیاکل ؎ کدامے طرفہ نیرنگی درین کاشانہ سر دادی ؛
کہ عالم پائے کوب از دست عشقت گشتہ و آدم ہم ؛ درین بیت اشارتست بسریان عشق در جمیع عالم چہ
فلک و چہ ملک و چہ عنصر و چہ اعراض خصوصاً انسان کہ عشق طبعی و ارادی ہر دو دارد تا آنکہ بسبب سریان
آن صحبت کلیہ است ؛ **در تقریظ رسالہ لبعض اہل عصرہ کہ املا فرمودہ بودند ؛**
رایت وریقات تدل بشرہا ؛ علی بشر تحریر لہا ہو ضابط ؛ جلیل و کریم النفس و العرق ماجد ؛ بجلتہ الضحی
لمن لاذ حائط ؛ وما کان من مدح تقضیہ ثبوتہ ؛ وما کان من قدح فذا عنہ مائط ؛ ولا غرو ببدی نکتہ المغنیہ ؛
از العلم مبسوط و ذلک باسط ؛ **رباعی** ناطق بری مدرک تا زندہ دل ست ؛ تا توسن نازندہ بازندہ دل ست
گویم بتو رمزے اگر نفہمی آن را ؛ این جوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ؎ ناگزیر تو منم ای مہ لپذیر ؛ رو مگردان
بعد ازین از ناگزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ در من آویز و مرا محکم مگیر ؛ غیر من گر با تو باستی بود ؛
آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ جان من در ہجر یار خود بسوخت ؛ من عذاب الہجر اجرنی یا مجیر ؛
بیقرارم روز و شب بے روی یار ؛ باز بنما روے یارم یا قدیر ؛ اندرونم بے جمالش تار شد ؛
لے شود یارب بوصلش مستنیر ؛ ای برادر بعد ازین ہشیار باش ؛ فرق میکن درمیان شیر و شیر ؛
در کشف دقائق معانی۔ رباعی کہ درین نزدیکی از زبان خامہ گوہر فشان بندگان
حضرت ایشان تراوش نمود بموجب استدعای حضرت مخدوم شاہ نور اللہ بدہانوی تحریر یافت
برادر عزیز القدر شاہ نور اللہ تعالے۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ۔ بعد از سلام محبت مشام مطالعہ نمایند
کہ معنے این رباعی استفسار کردہ بودند ؎ ناطق نگشتہ مدرک خواہندہ دل ست ؛ تا توسن تازندہ بازندہ
دل ست ؛ گویم بتو رمزے گر نفہمی آن را ؛ این گوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ؛

غرض ازین باعے تنبیه ست بر حقیقة انسان که آن را تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
ظاهره از ذی قوت مدرکه متحرکه بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته میشود و این طبقه آن نیست
که انسان بآن ممتاز باشد طبقه خفی تر این عقل ست که در حیوانات یافته میشود و اخص صفات عقل انتقال ست
از چیزے بچیزے خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوسن
تازنده تعبیر کرده شد زیراکه دور دویدن عقل در افکار مشابه است بدویدن اسپ تیزرو و در لفظ توسن اشعار
است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی ست هرچند بزیادت بعض امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخص
صفات او فخر و برخود کشتن در جلب نفع و دفع ضرر و حب جاه همت صرف کردن ست و باین اعتبار تازنده
گفته شد و این طبقات بمنزله پوست ست حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوهرے ست تابنده یعنی مفیضه و متشعشع
و بخود زنده یعنی بجزوی که جسم باو زنده میشود و او را معنی زندگی از کسے حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
بلکه تجربحیت که روشنی نفس ناطقه از وی ست و او فی الحقیقة حبابے ست از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده
و در آخر ملحق خواهد شد بتجلی اعظم و ابدالدهر همان وجوه خود که بمنزله وجود عرض ست منبسته جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
ابدالدهر متحقق خواهد ماند والسلام ٭ عزیزے معنی این بیت استفسار نموده در جواب او املا فرمودند
بیت ٭ ای مشکل حل و حل مشکل ٭ زان سوے ازل بهشت منزل ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه مسمیٰ بیتی که صاحب مسموعات از خواجه عبید الله
احرار و ایشان از خواجه محمد پارسا قدس سره هم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
تبه بخاطر میرسد مینویسد والله هو الموفق للصواب ٭ ای مشکل حل و حل مشکل ٭ زان سوے ازل بهشت منزل
این بیت مسوق ست در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنی ای اجمال تفصیل و این کلمه اشارت
است بآنچه نزدیک صوفیه صافیه مقرر شده است که عالم تفصیل ست و انسان کامل اجمال آن ٭ و تزعم
انک جرم صغیر ٭ وفیک انطوی العالم الاکبر ٭ قوله و ای حل مشکل یعنی ای علة غائیه عالم زیراکه هر چیزے
که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد را علت غائیه هست و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن مبهم متشخص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه
اشارتست بآن نکته که بر السنه صوفیه میرود لولاک لما خلقت الافلاک قوله زان سوی ازل الخ اشاره
است بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
حقیقت الله ست که جامع جمیع صفات کمال ست و احدیة جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از
حقائق وجوبیه که ازلی اند بچند مرتبه متحقق شده است تقدما ذاتیا لا زمانیا و لا مکانیا کما لا یخفی و در تحقیق عدد هشت

نکتہ آنست کہ صفات ذاتیہ نزدیک ماتریدیہ ہشت ست ونزدیک اشاعرہ ہفت پس عدد اکثر را اختیار کرد کہ اکثر اقعد ست بمطلبی کہ ارادہ نمودہ ست وہذا القدر کاف لمن کان مطلعا علی اذواق القوم والحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا

شخصے از معنے بیت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ کہ ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق الخ سوال کرد کہ مراد از عشق وموت وحیوۃ چیست وگفت کہ عشق الہی چگونہ متصور شود کہ موقوفست بر تصور مطلوب وتصور مطلوب اینجا نکتہ محال ست واگر باوجہ تصور کنند معشوق ہمان وجہ باشد واگر مراد عشق مظہری باشد باید کہ عاشق دینار ودرم را نیز عاشق الہی گویند حضرت ایشان جواب فرمود الحمد للہ المراد من العشق المحبۃ الذاتیۃ التی لا تنال الا بالتجلی الذاتی والمراد بالحیوۃ الکمال الجامع بین الجذب والسلوک الذی بہ یصیر الانسان خلیفۃ الحق ویتوقف علی وجودہ بقاء العالم والمراد بالموت رد النفس الی اسفل السافلین والانغماس فی البہیمیۃ ویکفی فی تعلق الذی اردناہ میل المظہر الی الظاہر ومیل الدایرۃ الحادثۃ بحرکۃ الشعلۃ الجوالۃ الی تلک الشعلۃ ومیل الاجسام الارضیۃ الی المرکز ولا یحتاج الی تصور شئ وان کان یستتبع التصور ثم الوجہ الذی حصل بہ العلم مرآۃ لاکنہ فالمنطبع فی النفس ہو الوجہ والمنکشف علیہا بنوع من الانواع الانکشاف ہو الکنہ وثبوت حب اللہ عز وجل فضلا عن امکانہ ثابت بالکتاب والسنۃ واتفاق الامۃ قال اللہ تعالی یحبہم ویحبونہ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ وکلام کبراء الامۃ کثیر لا یخفی علی من ارادتبعہ والسلام علی من اتبع الہدی ؛

عزیزے معنے این فقرہ کہ از کلام حضرت شیخ ابو الحسن جرقانی استفسار نمودہ بود ؛ کہ گفت اگر دعوے کنی معنے خواہند چون معنے پدید آید سخن نماید کہ از معنے ہیچ نتوان گفتن در جواب نوشتہ اند ؛ ظاہر آن ست کہ لفظ سخن نماید تحریف شدہ است در اصل سخن نماند باشد درینصورت معنے ظاہر ست کہ اگر کسے دعوے کمالی بکند از وی تحقق آن کمال بظہور آثار آن طلب کنند وچون معنے یعنی نسبت الہی بطریق غلبہ در شخصے متحقق شود سخن نماند یعنے وی مشغول باظہار آن نسبت وشرح وبیان آن نمیشود زیرا کہ الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصر اند واگر نسخہ صحیحہ سخن نماید باشد معنی او سخن رونماید وبری ظاہر نشود

روزی عزیزے بحضور آنحضرت سلمہ غزلے چند طرب انگیز خواندہ از انجملہ غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند

نخستین بادہ کاندر جام کردند ؛ مرا جنس عکس آن گلفام کردند ؛ ز دریای قدم موجی برآمد ؛ مرا او را بجز امکان نام کردند ؛
ہویدا شد در امکان صورت حق ؛ بآن صورت جہانرا رام کردند ؛ ہمے بایست تفصیلے از آن رو ؛ مکارم را بما اتمام کردند ؛
شراب وحدۃ از خمخانہ غیب ؛ مرا صبح ازل در کام کردند ؛ چو غلطیدم زمستیہا بہرسو ؛ حریفان مستی از من وام کردند ؛
حقیقت را کہ مستور از نظر بود ؛ بما مشہود خاص وعام کردند ؛ پس آنگہ موج دریا باز کردند ؛ باتمام فنا اکرام کردند ؛

این رمزی دقیقی با تو گویم ؛ بخود آغاز بر انجام کردند ؛ بعوض النظم این ابیات شرح بیت اعراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از باده کمال او بافاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض اجمی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول باوضح از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج همان باده کرده شده است عکس روی آن گلفام ز دریای البین اشاره بهمین معنی ست دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استقرار احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه اجمار رحبت افراد کمال ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشارت بهمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواختهاند و در نشار دنیا از ایشان آثار بهمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعت بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه ملتفت میشود و این همه برکات نفوس کامله ست چه نفوس مقارنه باجساد و چه مفارقه از انها و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجهی که انا و اسطی ایشان را در خود مستهلک سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نه باشد و در هیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم مبدا و معاد نفوس کامله است ؛ والسلام ؛

تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی قدس سره که عزیزی سوال نموده بود حضرت ایشان جواب آن ارشاد فرمودند ؛ ابیات این ست که نوشته شدند ؛ هم بخوان استیئس الرسل ای عمو ؛ تا بظنوا انهم قد کذبوا ؛ این قرأت بخوان که تخفیف کذب ؛ این بود که خویشتن بیند محتجب ؛ در گمان افتاد جان انبیا ؛ ز اتفاق منکری اشقیا ؛ جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا به تخفیف میخواند و تخفیف را منقصد معنی می انگاشت زیرا که درصورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده بودند خطره ارتداد بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بجنبه انبیا محظور ایشان شد و اگر کذبوا به تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة

قالت له وهو يسألها عن قول الله عز وجل حتى اذا استيأس الرسل قال قلت اكذبوا ام كذبوا قالت عائشة كذبوا قلت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمري لقد استيقنوا بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد كذبوا قال معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بربهم وصدقوهم وطال عليهم البلاء واستاخر عنهم النصر حتى اذا استيأس الرسل ممن كذبهم من قومهم و ظنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاء نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس كذبوا به تخفیف میخواند و میگفت خدا تعالی جای دیگر میفرماید وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید او لم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفته نافق حنظله پس شک و ظن اینجا مجاز ست بمعنی آنکه خاطر انسان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات قرآن ست مثل آیه یداه مبسوطتان که بمعنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حين ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال كانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متى نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما يخطر بالبال ويهجس في القلب من شبه الوسوسة وحديث النفس على ما عليه البشرية واما الظن الذي هو ترجح احد الجائزين على الآخر فغير جائز على رجل من المسلمين فما بال رسل الله الذين هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف في الميعاد منزه عن كل قبيح مولوی قراة ابن عباس اختیار میکند و توجیه میفرمایند که احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینده رأی العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع می گردد و از حالت رأی العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد

مکتوب هدایت اسلوب برحسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیلی واضح بر فرقه ناجیه واقع شد تحریر یافت

الحمد لله والصلوة والسلام علی افضل انبیائه - اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد درین ولا شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدده دارد و صائب ترین طریقها طریقه شیعه امامیه ست که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت ست و اهل البیت ادری بما فیه زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بطور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام ست زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو بر ملا وقتے که الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین مابین الیشان بکن
ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیدهٔ خود میان ایشان خائف و هراسان ست پس سواد
اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سعی پاکیزه گشت و مقام این حکایت خواجه محمد ابن
راسوالے بخاطر رسید که وجه توجیهے که این فاضل بران اعتماد نمود امرے خطابے بلکه شعرے ست
اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع مے شد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند
ولابد عادات شائعه که عموم ناس بدعت بودن آنرا نمیدانند و در استحسان آنها را افتاده اند و همچنین است
کلام درمیان مذهب حنفیه فیما بینها کما لا یخفے بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضے آنست
که درین مسئله حجتے قاطعه بوده باشد که دران حجت شکوک و شبهات را گنجائش نبوده آنرا دریافت بحقیقة الامر
مهتدی شد و اگر نفس و شیطان اراده داشت هلاک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهے که معذور نباشد
بعد ازان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقے پیدا شد از فقیر حفی عنه طلب کشف آن نمودند
گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرائع باشد لطف الهی مقتضے آن شده است که
از علوم حاصله مخزونه فی الصدور حجت قاطعه منصوب فرمود هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد هوائے نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد
هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام
قرآن و جنگ زدن بفرمان حضرت رحمت مهداة علیه و علے آله و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی
که عقل آنرا بر خودش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهیه
باید کرد و مردمے که آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصے ست که تصدیق کرده است
بتکلیف الله تعالے عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و خبرے
که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز تتبع روایات
ثقات نمی تواند بود و تا سا بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملت از ائمه خود دو قسم میباشد نقل لفظ
صاحب ملة و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
عقل حصر مے کند اخبار حضرت علی کرم الله تعالے وجهه باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه در دین الله مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریرے می فرمود و از هیچ احدی قدح در ان اخبار بظهور نه پیوست
بر خلافت جان آرا خاصه او که در دار و گیر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفے جماعۀ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه

در تدوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض متشابه بعض یافتیم واختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا یخفے وهمچنین عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر وعبدالله بن مسعود وحضرت عائشه وابوهریره وابوموسے وعبدالله بن عمرو بن العاص وانس وابوسعید وجابر وهلم جرا الے سائر الصحابة آثار حفظ وضبط وکوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلے الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد واخبار بعض را با لبعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعے که این اخبار را متتبع اند از جمله دین اند وواسطه عقد ملته درین محل باید دانست که این قسم تفرقه براے کسے ست که در احوال فرق ملتها استقرا اتمام کرده باشد والا عوام را منصب آنست که بوجهے از وجوه بتجرب واجتهاد حمله ملت را از ثوابت بشناسند وتابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرا ایشان کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود این ست عملی که خدا تعالے تکلیف را بران دائر ساخته ست ودر اذهان ایشان اصل را مرکوز نمود بر وجه اجمال هرچند تفصیل آن دفترے مے طلبد ٭ والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

مکتوب در ذکر شمه از مناقب ابوعبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رحمة الله تعالے رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات اکثر علوم دینیه موجب استدعاے این نیازمند رقم یافت

فضیلت محمد بن اسمعیل البخاری

الحمد لله والصلوة علے سیدنا محمد صلے الله تعالی علیه وآله وسلم اما بعد روزے در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنے اهل فارس وفے روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه درین حکم داخل ست که خدا تعالے علم فقه را بر دست وی شائع ساخت وجمعے از اهل اسلام بآن فقه مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است وبس در جمیع اقالیم بادشاهان حنفے اند وباشوات وقضات واکثر مدرسان واکثر عوام حنفے وامام ابوعبدالله بخاری نیز داخل ست که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید وتا زمان ما حدیث آنحضرت صلے الله علیه وسلم بواسطه این مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقے ماند شخصے از اهل عصر که با اهل حدیث نقارے داشت مانند حال اکثر متفقهه عصر هداهم الله تعالے طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید وگفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم ووے رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث وضعیف بود در فقه وفهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت ومتوجه یاران خود شدم وگفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابوعبدالله امام الدنیا فے فقه الحدیث واین سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی ست قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزے از تحقیقات علمیه که منشاء آن بخاری بودست وحامل لواء آن غیر بخاری کسے دیگر نبود بیان کردم ودران باب خدا تعالے هرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه ندگو

شد بغایت مفید ست اما حافظه گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق باستدعای ایشان داستانی از آن باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین - باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایه باستحکام میشد و تصانیف مرتب میشد تا بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر تلوی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آن را روایت کرده است و از هر صحابی بطریقی منتشر بر آمده است و روز بروز متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث ست مطلقا بعد از ان حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین ست از وی جماعات لا تعد ولا تحصی روایت کرده اند بعد از ان حدیث که بدرجه شهرت در طبقه اولی پیش از زمان تدوین نرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا این ست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث حسن ست و آنچه تعدد طرق ندارد و همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق ست باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکره و شذوذ باشد و روایت از علمای معروفین بعدالة و ضبط باشد مخصوص میشود باسم صحیح و آنچه مرسل ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود مطلق حسن تعبیر کرده میشود این ست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی ست که اسم حسن را منوه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده او نیز در حسن داخل ست و قلیل ما هو پس بخاری کتاب خود برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول کسی که قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هولاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه ست و پس تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت مقصور ست در

خصائل دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شد وقبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک وسفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند وابن جریج در تفسیر وابو عبید در غریب قرآن ومحمد بن اسحق وموسی بن عقبه در سیر وعبد الله بن مبارک در زهد ومواعظ وکسائی در بدء الخلق وقصص انبیا ویحیی بن معین وغیر او در معرفت احوال صحابه وتابعین وجمعی دیگر رسائل داشتند در رویا وادب وطب وشمائل واصول حدیث واصول فقه ورد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود وجزئیات وکلیات او را انتقاد نمود پس قدری ازین علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحته یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که دران تشکیک را مدخل نبود وعقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتی که کسی جزئیات وکلیات علمی را نداند انتقاد وتمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نمیتواند شد چنانچه اگر کسی گوید که فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکورست انتقاد نمودست وآنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نمودست بطریق بداهت دانسته شود لامحاله که جزئیات وکلیات قانون را مستحضر ساخته است وتمیزانی که خدا تعالی در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است وهمچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو الطیب را انتقاد نمودست بالبداهت دانسته شود که عروض وعربیه وبطریق ایشان شعر نیک ورزیده است تا انتقاد میسرش آمد ازینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک ورزیده وادله مسائل آنها امتحان نموده وآنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحته یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته وکفی بذلک فضیلته وفقها واگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا وهیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد ونیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه برآوردن وانتقاد نمودن کاری عظیم ست در شریعت ومحتاج سرعت انتقال ذهن وحفظ طرق حدیث واستحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر وتفسیر وزهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل وضعیف بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه وتابعین وآنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است وطرق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است وطرق استدلال باشارة النصوص خود اختراع نمودست آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب، فهیچکس نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد ونیز در عقد تراجم سوء ترتیب وتقریر او در میان مے آید وسببش آنست که پیش از وی فن بتوبت چندان ممهد نشده بود اہل علم را مطمح نظر مطالب علمیه می باشد نه تراجم وترتیب مے شیشه صاف از بنا شد گو سفال درد باش ؛ رنده رد آشام را با این تکلفها چه کار

عزیزے از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعے که منسوب بیکے از حضرات خواجگان نقشبند قدس سرہم نموده وکلمۂ چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی این ست

رو بر سر سوزنے نہالی بنشان ؛ تا شاخ بر گشت برنند کرد جهان ؛ بر ہر شاخے دو فیل رہوار بران ؛ ور نتوانی نکوی با گیر

الحمد لله تعالی۔ رو بر سر سوزنے نہالے بنشان الخ مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطۂ حب الله تعالی را که در دل ہر مومنے بطریق اجمال موجود ست بتذکر اسم الله تعالی واذعار محبت ودوام اشتغال بان ساعت بساعت پرورش دہند تا آنکه شاخ وبرگے پیدا کند وآن معنی اجمالی بانواع بسیار تفصیلے گردد پس سر سوزن عبارت ازان نقطۂ حبیست که در نہایت قلت اجمال ست ونہال نشاندن عبارت از پرورش دادن آنست وشاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن وکامل گشتن آنست در آمدن دو فیل بر ہر شاخے عبارت از قوة آن شاخها وقبول نکردن انقطاع بسبب عوارض طاریه ست ویحتمل که مراد علم کثرت ووحدت باشد یعنے محبت صوفے بوجہی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت وعلم وجود کثرت بجا لہا با ہیچ یکے ازدو اضرر نرساند واین کلمه اشارتست بآنکه جمعے از صوفیه در اول انکشاف وحدت بمحنتی عظیم بہم میرسانند وچون حقیقت واحده در اشیا مشہود ایشان شد آن محبت منقسم میگردد بآن مظاہر واین خطاست بلکه درینوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور اعظم که اذا تجلے فی نوره الذی ہو نوره در حدیث ابن عباس عبارت ازان ست این ست آنچه در معنے این رباعی در ساعت بخاطر ریختند والعلم عند الله والحمد لله اولا وآخرا در حل معنے بیت خواجه حافظ علیه الرحمة بر وفق التماس عزیزے املا فرموده بودند ؛ بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیر ما گفت خطا در قلم صنع نرفت ؛ آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد ؛ جمعے ایراد میکنند که در مصراع اول نفے خطا کرده شد ودر مصراع ثانی اثبات خطا پوشی کرده شد وآن مستلزم وجود خطاست واین تناقض باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث را دو جہت ست جہة اسناد بصنع صانع حکیم وازین جہت خیر محض ست شریت را دران گنجائش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد وجہة صدور آثار که بسبب آن بعض اشیا غیر ملائمه را بنسبة مصلحة بنی آدم وباین اعتبار وصف میتوان کرد بشریت وجہة اولے ناشی از علم وحدت ست وجہة ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاہده وجہة ثانیه پرداخت

پس بحقیقت نظر عارف خطاپوش ست نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق شد بنام فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنے حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعائے ایشان شرف اصدار یافت

فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله عاملہ الله برحمته التامة معنے حدیث ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما من سال عن شیئ لم یحرم علے الناس فحرم من اجل مسالته سوال کرده بودند بنا رعلیه فقیر کلمۀ چند تحریر نمود مستعینا بالرب الودود بالقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیغامبر صلے الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست در کتب صحیحه زیاده از دو صد حدیث آمده باشد بهمین مضمون که پیش آنحضرت صلے الله علیه وسلم آمدند وسوال کردند ونهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکه بعثت آنحضرت صلے الله علیه وسلم برائے رفع جهالات ودفع ضلالات بنی آدم ست واین معنے بدون سوال متحقق نمیگردد پس منع از سوال منافی فائده بعثت ست بلکه منهی عنه نوعے ست از سوال لاغیر واگر فکر سلیم را اعمال کنیم روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم میتواند شد از انجا که فرمود عن شیئ لم یحرم فحرم من اجل مسالته وطریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم وتحلیل فعل حق ست وعلت حل وحرمت بحقیقت اراده اوست جل جلاله لاغیر وتوشیح حکمے ومصالحے را که احکام بدان منوط اند میتوان علت گفت واز ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شیئ در اصل حلال میباشد وسوال سبب تحریم آن میشود پس اگر مراد مجرد فرود آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگرچه سوال علت او نبود وعلت محض حکم ومصالح باشند حرم من اجل مسالته چرا گفته شد واجرام او در حق مسلمین چه باشد وتقصیر او درین باب چیست واگر گویند سوال علة تحریم شده ست بر خلاف حکم ومصالح بر سبیل الاکراه والالجا یا غیر آن لانسلم که این معنے صحیح باشد وقد قال الله تعالے ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض پس فکر سلیم مضطر میشود بانکه جمیع احکام فعل حق اند وناشیے از اراده او منوط بحکم ومصالح کلیه که نزدیک وتعالے معتبر ست لیکن بعد ازین کلیه همه احکام منقسم میشود بدو قسم یکے اصول احکام که بنا بر حکم ومصالح کلیه فرود آمده اند خواه عقب سوال کسے باشد خواه ابتداءً بغیر سوال کسے وآنرا بحکم لتبین للناس ما نزل الیهم باوضاع مثل ارکان وشروط مبین کرده اند وآن اوضاع را تفصیلے لائق داده قسم دیگر تفصیل زائد بر اصل شریعت ست وآن بیان این تفصیل اوضاع ست بحدود جامعه مانعه ومرضی در قسم ثانی آن ست که سوال نکنند وآنچه ابتداءً از شارع مے آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمے که باشد لابد ست دران از ارکان وشروط وفرق درمیان اشیا متشابهه باهم وشارع بیان این اشیا فرو نمیگذارد بازه در بیان ارکان وشروط لابد الفاظے مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت ومثال معلوم باشد وبطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال درمیان آید لابد شود از بیان ارکان وشروط آن وفرق در اشیاء مشتبهه باهم پس هر سوالے تضییق در شریعت پیدا میکند واحکام را بر خلق تنگتر مے سازد وهر تنگ ساختن متضمن تحریم اشیاء غیر محرمه خواهد بود کما لا یخفی پس شارع این امور را برائے مبتلی به تفویض نمود واگر مبتلی به رائی نداشته باشد بمجتهدے رجوع کند واستعانه برائے او نماید تا بر جماهیر ناس حرج واقع نشود وانکه در مثل این امور بشارع رجوع کنند وتعمقات لا تعد ولا تحصے بروی کار آید مکروه داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالے وقسم ثانی را نسبت کرده شد بحالت ایشان فرقا بین القسمین پس هر چند هیچ چیزے از قسمین بیرون از مصلحتے نیست امّا آنچه اصل شریعت باشد احق ست بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خواهند آنرا البته تبلیغ مے باید کرد قال الله تعالی افنضرب عنکم الذکر صفحا الآیة وآنحضرت صلی الله علیه وسلم اصول شریعت بطریق وحے تلقی مینمایند وبعض تفاصیل را بطریق اجتهاد بارها مشروع فرمایند برائے علمای امت تا ایشان بدانند وچگونه ضبط حدود می باید کرد وچگونه استنباط مے باید نمود وبسیارے از تفاصیل را برائے مبتلی به گذاشتند واگر مبتلی به رای نداشته باشد واز عالمے بپرسد استفتا کند واجب میشود بالکفایه جواب آن استفتا پس آنحضرت صلے الله علیه وسلم قبل از سوال نمی خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف ست بایشان وبرهمین معنے حمل باید کرد حدیث وسکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها وآیت لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم واین را بمثالے واضح گردانیم خدا تعالے صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و اقیموا الصلوة بعد از ان ارکان وشروط وسنن صلوة را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم وبعض بر لسان حضرت پیغامبر صلے الله علیه وسلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر وغسل نزدیک حدث اکبر شرط ست واگر معذور باشد تیمم کند وهمچنین استقبال قبله وستر عورت وطهارت از نجاسات در ثوب و بدن ومحل صلوة وبودن آنها در اوقات معینه شروط اند واذان واقامت ووقوع صلوة بجماعت ودر مساجد سنن خارجه ونیت وتکبیر وقیام نزدیک استطاعت وقراة ورکوع وسجود الے غیرها ارکان و تسبیحات واذکار وهیآت از سنن داخله وبعد از ان صلواة نافله که موقوف اند باسباب واوقات بیان فرمودند وصفت هر یکے ازین اشیا قولا وفعلا ارشاد نمودند وارکان وشروط وآداب هر چیزے ورخص عند العذر ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد وبیانی که مقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیهم بود بانجام رسید ولابد بیان هر رکن وشرطے ازینها بالفاظے واقع خواهد شد که معلوم اند بقسمت ومثال وغیر معلوم اند بحد جامع مانعه پس شارع این اشیاء را برای مبتلا به مفوض گردانید نفرمود که غسل بمعنے اساله آب ست یا اساله مع الدلک

و وجه از قصیاص شعر ست باذن یا چیزی دیگر زیرا که اگر این اشیاء نیز بیانی لاحق شود قواعد تبیین مضطر گردانند تضییق و تحریم بسیاری از محتملات و آن حرج عظیم باشد بر امت که علم او نتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضاً آن امور مبین نشوند الا بالفاظ دیگر که معلوم باشند بالمثال و القسمة دون الحد و الجامعة المانعة و هکذا و هکذا او بجدو آخر امر خواهد بود و از انتهاء بر الفاظ معروفه بالمثال و القسمة دون الحد ترد از اول باید اختیار کرد حاشا الله که سوال اصول از شرایع منهی عنه باشد اگر چه بعد از ان تحریم واقع شود و اگر چه سائل بحکمت شرایع متفطن شده رجا تحریم کرده باشد و سوال بکریه نمود چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب خمر و نزول تحریم خمر حسب سوال ایشان وارد میشود مضمحل گشت زیرا که تحریم خمر منوط ست بر مصالح از سد باب فساد بعضا کما قال عز قائل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء پس سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از باب منهی عنه نیست و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناکسان مبرا سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه از جاهای بسیار چنان ظاهر میشود که اراده ازلیه مقتضی تحریم خمر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در خبر توقف افتاد تا بر همکنان ظاهر شود که احتیاج حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاد و سوالات مکرره و دعاهای متواتره ایشان فتح باب نزول کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از آن مواضع یکی آنست که در قصه معراج اناء لبن و اناء خمر حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب لبن میل فرمود جبرئیل گفت اخترت الفطرة و لو اخذت الخمر لغوت امتک پس ازینجا دانسته شد که در پرده غیب خمر مظنه غی بوده است و از آن مواضع دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکر و بعد متصف بآن از خیر قربات الهیه بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه دعا کردند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد و یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و مدلول این آیت تحریم خمر ست زیرا که حاصل معنی آنست که در خمر منفعت بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در مشکل این صورت حکم اثم است پس منصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفا بود بنسبت بعض اذهان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و خفا از روی کار مرتفع شد پس این قصه یکی از مفاخر کبیره حضرت عمر ست کما ورد فی الحدیث هکذا ینبغی ان تفهم هذا المقام ::

جواب مکتوب جامع الفضائل مخدوم معین الدین تهتائی متضمن کشف شبهات و دفع ایراد ایشان در کلام شیخ تقی الدین احمد بن تیمیه حنبلی و بیان فضائل و تنویه شان او در زمره علمای اهل سنت و رد جمعی که زبان طعن در حق وی دراز کنند و اظهار حسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و عن سائر علمای دین تحریر یافت :: بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مفیض النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد سید العرب و العجم و علی آله و صحبه اصحاب عوالی الهمم اما بعد فیقول الفقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بفضله الجسیم وردت رقیمة کریمة من مخدوم مکرم لا زال معینا للحق و الدین فی الفحص عن حال الشیخ تقی الدین احمد بن تیمیه عامله الله تعالی بفضله و ای شیء ینبغی ان یعتقد فیه فوجب الائتمار بامره و ان کنت بمعزل عن مثل ذلک الذی اعتقده انا حسب ان یعتقده

جمیع المسلمین فی العلماء الاسلام حملة الکتاب والسنة والفقهاء الذابین عن عقیدة اهل السنة والحدیث انهم عدول بتعدیل النبی صلی الله علیه وسلم حیث قال یحمل هذا الدین من کل طبقه عدوله وان کان بعضهم تکلم بما لا یرتضیه هذا المعتقد اذا کان قوله ذلک غیر مردود بنص الکتاب والسنة والاجماع وکان قوله ذلک محتملا وکان مجال ومساغ للخوض فیه سواء کان قوله ذلک فی اصول الدین او فی المباحث الفقهیة او فی الحقائق الوجدانیة وعلی هذا الاصل اعتقدنا فی الشیخ الاجل محی الدین محمد بن علی بن العربی وفی الشیخ المجدد احمد بن عبد الاحد السرهندی انهما من صفوة عباد الله ولم نلتفت الی ما قیل فیهما فکذلک ابن تیمیة فانا قد تحققنا من حاله انه عالم بکتاب الله ومعانیه اللغویة والشرعیة وحافظ لسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم وآثار السلف عارف بمعانیها اللغویة والشرعیة استاذ فی النحو واللغة محرر لمذهب الحنابلة فروعه واصوله فائق فی الذکاء ذو لسن وبلاغة فی الذب عن عقیدة اهل السنة لم یؤثر عنه فسق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التی ضیق علیه لاجلها ولیس شیء منها الا ومعه دلیله من الکتاب والسنة وآثار السلف فمثل هذا الشیخ عزیز الوجود فی العالم ومن یطیق ان یلحق شأوه فی تحریره وتقریره والذین ضیقوا علیه ما بلغوا معشار ما آتاه الله تعالی وان کان تضییقهم ذلک ناشئا من اجتهاد ومشاجرة العلماء فی مثل ذلک ما هی الا کمشاجرة الصحابة فیما بینهم والواجب فی ذلک کف اللسان الا بخیر وقد ذکر انه قال ان الله تعالی فوق العرش والتحقیق ان فی هذه المسئلة ثلث مقالات احدها البحث عما یصح اثباته للحق توفیقا وعما لا یصح توفیقا والحق فی هذه المقام ان الله تعالی اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحادیث متظاهرة علی ذلک وقد نقل الترمذی ذلک عن الامام مالک ونظائره وثانیهما ان العقل هل یجوز کون مثل هذا الکلام حقیقة او یوجب حمله علی المجاز والحق فی هذا المقام ان العقل یوجب انه لیس علی ظاهره فی نفس الامر وثالثها انه هل یجب تاویله او یجوز توقفه علی ظاهره من غیر تعیین المراد والحق فیه انه لم یثبت فی حدیث صحیح او ضعیف انه یجب تاویله ولا انه لا یجوز استعمال مثل تلک العبارات من الائمة اخبرنی ابو طاهر عن ابیه انه قال قال الحافظ ابن حجر العسقلانی لم ینقل عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن الصحابة من طریق صحیح التصریح بوجوب تاویل شیء من ذلک یعنی المتشابهات ولا المنع من ذکره ومن المحال ان یأمر الله نبیه بتبلیغ ما انزل الیه من ربه وینزل علیه الیوم اکملت لکم دینکم ثم یترک هذا الباب فلا یمیز ما یجوز نسبته الیه تعالی مما لا یجوز مع حثه علی التبلیغ الشاهد الغائب حتی نقلوا اقواله وافعاله واحواله وما فعل بحضرته فدل علی انهم اتفقوا علی الایمان به علی الوجه الذی اراد الله تعالی فیها واوجب تنزیهه عن مشابهة المخلوقات لقوله لیس کمثله شیء فمن اوجب خلاف ذلک بعدهم فقد خالف سبیلهم انتهی وهذا الذی حققناه هو مذهب الشیخ ابی الحسن الاشعری عند التحقیق اقرأنی ابو طاهر المدنی رضی الله عنه بخط ابیه ان الشیخ ابا الحسن قال فی کتابه انی علی مذهب احمد فی مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وکلام ابن تیمیة محمول علی المقام الاول والثالث واذا رجعنا الی الوجدان فلا شک ان لله تعالی خصوصیة مع العرش لیست مع غیره من مخلوقاته ولا نجد عبارة فی ذلک افصح واقرب من الاستواء علی العرش کما انا لا نجد عبارة فی الکشف

المسموعات والمبصرات افصح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى الله عليه وسلم ولا يروى كلامه ذلك بدليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة بحديث لا تشد الرحال وبحديث لا تتخذوا قبري عيدا فاذا كان لقوله مساغ اجتهادي لا ينبغي ان يشدد عليه ذلك التشدد وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والغوث والخضر والذي يدعيه الشيعة انه المهدي وحق له ذلك السني ما دام على شرط من اعتقاد ما ثبت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها يجوز له لا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية فانه لم يثبت عن كتاب وسنة اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي افهم من كلامه انه يريد ان هذا قول مبتدع باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وههنا دقيقة وهي انه كم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا انتفاء ولا اثباتا ودل عليها العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة او الكشف والوجدان كقولنا المحبة الذاتية ثابتة للكمل من عباد الله وهي ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيود كميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقة في الحقيقة ولو اعتقد انسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطأ. ولو احلها محل الثابت بالشرع فانكر على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكريها كاثبات الشرعيات كان خطاء ايضا وقد ذكر عنه انه انكر اعتقاد الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الاشاعرة كلهم على هذا الانكار لا اعلم ان احدا قال به وقد ذكر عنه انه اساء الادب مع السيدنا علي رضي الله تعالى وحاشاه من ذلك وقد طالعت كلامه فوجدت بعضه مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على الخلفاء الثلثة بامور يخيلونها نقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فمقام هذا الشيخ يعدد عليهم امورا اعترفوا بها في سيدنا علي هي مثلها كانه يقول ليست هذه الامور نقصا كما تخيلتم فان مثلها ماثور عن سيدنا علي وهو رضي الله تعالى عنه مرضي عندنا وعندكم وما هو جوابكم في سيدنا علي هو جوابنا في الخلفاء الثلثة وهذا من كمال علمه وقوت مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا علي وعلى هذا الاصل يخرج قوله معلوم ان الرأي ان لم يكن مذموما الخ وقوله فان الحسين رضي الله عنه لم يعظم انكار الامة لقتله كما عظم انكارهم لقتل عثمان وقوله فان فضل ابي بكر الخ معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق بمنع فدك وانه ايذاء لفاطمة رضي الله تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يؤذيني ما آذاها وحاصله ان مثل هذا الامور مستثنى من مطلق الايذاء لانه ما يشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل تؤذيني الخ حاشاه ان يشنع على علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما بل هو على سبيل المناقضة كانه قال تشنيعكم على ابي بكر هو مثل بالفرض من تشنيع احد على علي وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا علي على الخلفاء الثلثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فمقام هذا الشيخ يثبت للخلفاء الثلثة مثل ما اثبتوا لسيدنا علي او افضل منه وليس في التفضيل اساءة ادب فان

التفصیل مذہب اہل السنۃ اجمع حاشاہم ان یسیئوا الادب معہ رضی اللہ تعالی عنہ واما تفسیر آیۃ التطہیر
بالارادۃ التشریعیۃ دون الارادۃ التکوینیۃ فصحیح ومثلہ قولہ تعالی یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ویرید اللہ
ان یتوب علیکم الی غیر ذلک من الآیات وبعد فانی اذکر اللہ عز وجل کل مسلم فی ہذہ المسئلۃ وامثالہا اللہ اللہ
ان یسب احد من المسلمین عالما مجتہدا فی امثال ہذہ ہذا ما تیسر فی الحال من الجواب وما حملنی علیہ الا النصح واللہ اعلم بحقیقۃ

مضمون اجازت قصیدہ مدحیہ وسائر مولفات وافر الافادات ومرویات ومسموعات شریفہ خود باین
خاکسار کرامت فرمودہ اند ۞ بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام
الاتمان الاکملان علی سید النبیین وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد فقد قرأ علیّ وسمع منی مرات کثیرۃ قصیدتی
المسماۃ باطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وشرحہا اخی فی اللہ وعیبۃ نصحی ومعدن
اسراری خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالی بشہودہ الدائم فیہما انا اخبرہ لروایتہا ولروایۃ جمیع ما قرأ علی وسمع منی من
مولفاتی وکذا ما لم یقرأ ولم یسمع وصح عندہ انہ مولف لی او ہو مما یصح لی روایتہ فقد اخبرتہ لروایتہ واجزت بمثل
ذلک اجازۃ مطلقۃ لمن بلغ من ولدہ حد العقل والفہم ولجمیع اہل بلدۃ اعنی الکشمیر بل اجزت لجمیع من فی ہذا العصر
عربہم وعجمہم صغیرہم وکبیرہم ان یرووا عنی مولفاتی وجمیع ما یصح روایتہ لی اذا صح عندہم انہ مولف لی او مروی
وارجو ان یکون ہذہ الاجازۃ المطلقۃ العامۃ نافعۃ ان شاء اللہ تعالی وقد فعلہا جماعۃ من شیوخنا فنفع اللہ بہم کتب
ہذہ الاسطر عبید الفقیر الی اللہ الکریم ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی وطنا الفاروقی نسبا یوم الثلث السابع و
العشرین من ربیع الاولی المنسلک فی سنۃ ۵ الہجری والحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا ۞ درجواب
سوالات خواجہ باسط کہ یکے از مشاہیر وقت است نگارش یافتہ بود ۞ بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام از فقیر ولی اللہ عفی عنہ واضح آنکہ ورق سوالات
رسید سوال ابوالرضا ہندی وعبد اللہ علمدار وصفوان کہ سید محمد جعفر المکی ثم السہرندی باوی ملاقات کردہ
است وابوسعید معمر حبشی کہ امیر سید علی ہمدانی مصافحہ با او کردہ است صحابیت این ہر چہار ثابت ہست یا نہ
جواب اعتقاد فقیر بر آن است کہ از ایشان آنچہ روایت آید حجت بآن قائم نمی شود نہ در باب عمل نہ در باب
اعتقاد نہ در باب فضائل اعمال زیرا کہ غالب رای علماء صحابیت ایشان است بجہت حدیث متواتر دال بر انخرام
قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث ویاران ہر چند در تاویل این حدیث تمحلات کردہ اند ظہور او درین معنی از
دست نمی رود وہمچنین احادیث خضر ومسانید جن آری بعض محدثین بجہت تبرک کہ باب واسع است تحمل او در آن باب
بجای واقع میتوان گرفت مصافحہ کردہ اند وروایت نمودہ مع الاعلام بحال تلک الروایات وفقیر نیز درین باب رسالہ
دارد مسمی بکتاب النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر سوال ثانی در بعض شجرات علو ممشاد دینوری منسوب

صحیح هست یا نه جواب در جاهای معتبر این عبارت نیافته ایم شیخ علو دینوری دیگرست و همانست مر شیخ
ابو الحسن شبلی نجم الحبشی و شیخ ممشاد دینوری دیگرست و وی از اصحاب سید الطائفه ست و خرقه محمد عمویه بوی میرسد
شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید بر شجرات اکابر اعتماد نمود و عبارة موهم اتحاد
این دو عزیز آورده است و شیخ حسن عجیمی در اختصار خود آن وهم را محقق ساخته و معتدی با ذکرت و در عقد فرید بجز این
سهو قلم ناسخ سهوهای دیگر نیز یافتم که ذکر آنها تطویل می انجامد سوال ثالث در شجره شاذلیه شیخی وارد شده که
نسبتش مروانی ست و شیخی وارد شده است که جابر نام داشته این مروانی نسبت بچه چیست و این جابر کیست جواب
مروانی به تحقیق نمیدانم که نسبت بچه چیست ظاهر آن ست که نسبت بمروان بن الحکم باشد زیرا که در مغرب اصحاب دولت
و علم ازین فریق گذشته اند قدیما و حدیثا و این عزیز نیز ظن آنست که مغربی ست و احتمال دارد که بقبیله دیگر منسوب
باشد چنان بخاطر دارم که در انساب سمعانی مروانی را وجهی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب سمعانی پیش بنده نیست
و جابر همان جعفی ست هر چند امام ابو حنیفه گفته است ما رایت اکذب من جابر و لا اصدق من عطاء زیرا که کذب در
حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعض آن سقط صلاح شخص نمیباشد و طعن در دین او نمیکند از جهت غموض کلام
او باشد موجبی که موهم معنی فاسد گردد چنانکه سمعانی قصه ابو طالب مکی ذکر کرده است حالانکه ابو طالب مکی از مشایخ
کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتم که روایت ابو طالب مکی و جهضمی صاحب بهجة الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فن حدیث هر چند ایشان بزرگان بودند **سوال رابع** شیخ تاج الدین هندی که در سند مصافحه
معمریه واقع شده کیست **جواب** وی شخص تاج سنبهلی الوطن عثمانی النسب ست از خلفای خواجه محمد باقی قدس
سره همپیره شیخ احمد سهرندی) مرا از مشائخ خود رسیده است که هر سه این عزیزان در یک مجلس با حاجی رمزی
مصافحه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصافحه رسیده و از شیخ تاج اجازت و خرقه و تلقین هست
بسه واسطه از تصانیف شیخ در اشغال نقشبندیه بر والد خود خواندم + ++ و والد فقیر آنرا از خواجه خرد نقل کردند
و خواجه خرد از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواجه محمد باقی قدس سره بمکه رفت و متوطن شد و
اهل مکه از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غائبانه اعتقاد بهم رسانید و من فضیله از کرامات شیخ از
ثقات اهل مکه شنیده ام و در اربعین بعد الالف برحمت حق پیوست و در قیقعان که جبلی ست بمکه مدفون شد و فقیر زیارت
قبر شریف وی کرده والسلام **ایضا** در کشف بعض شبهات و جواب بعض سوالات مشار الیه ارشاد شده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام کتاب طبقات شعرانی
و لطائف المنن پیش بنده نیست فقیر از مشائخ خود تحقیق کرده است که شیش و ششیش هر دو درست ست شیم بدل
باست اصل او ششیش ست از الشباشته و سلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع ست با سلسله که در ورق سابق

ست مقابله کرده شد چند جا تفاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط ست ظاهراً سهو ناسخ ست و
رسالهٔ نوادر مرسل ست بنظر اصلاح بگذرد فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید البشر علیه امین التحیات واکمل الصلوات
سوالی دارد که اول کسی از اکابر صوفیه که رفع سلاسل صوفیه بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بخاتم الخلفاء رضی
الله تعالی عنه وارضاه قائل شده کیست و ماخذ این قول او چیست با وجود آنکه دران زمان رسوم تصوف نبود و نام
تصوف نه و اشارات غامضه از باب توحید وجود و فنا و بقا مذکور نه و اگر بنا بر اخذ آداب طریقه و توزیع اوقات بر
اذکار و عبادات که بابی ست مشهور و مجمع علیه فیض و صحبت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در اتصال
صحبت حسن بصری با خاتم الخلفاء سخنها ست انچه هست اگر درین مسئله تشفی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند والسلام

در تعبیر بعض منامات

در تحقیق مضمون بعض مضمون ابیات مثنوی بر طبق التماس بعض ارادتمندان صادر گشته بودند
باسمه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سره فی نظم المثنوی - آن یکی ماهی همی بیند عیان الخ این ابیات
احتمال معانی بسیار دارند انچه اقرب مینماید آنست که درین مقام حضرت مولوی بیان اختلاف استعداد بنی آدم در معرفت
اله قصد میکند میگویند آن یکی ماهی همی بیند عیان یعنی مسلم موحد الله واحد می شناسد شناختن بینندهٔ ماه ماه را
بغیر شک میگویند که علم الیقین او مشابه باحساس بصر گشته و آن یکی تاریک می بیند جهان یعنی دهریه مشابه کسیست
که ماه طالع را نمی بیند یعنی جهان را از نور مدبر السموات والارض عاطل مییابد و آن یکی سه ماه می بیند بهم یعنی قایل
ثالث ثلثه بتثلیث اله قایل شده و آن سه کس نشسته یک موضع بر غم یعنی هرسه قاصد هم خود طالب معرفت
حق اتی نفس الامر به شده اند و غم تفتیش حقایق الهی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقت دران معنی بذل
نموده اند با وجود آنهمه سعی مختلف شدند درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصویر
میفرمایند سعی اقصی بالغایه را چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز یعنی از تامل بصیرهٔ خود و خوض در فهم انچه بگوش ایشان
رسد مشغول اند در تو آویزان و از من در گریز مراد از تو مطلق حاضر ست و از من نفس ذکر کننده یعنی تعلق خاطر
ایشان بانچه پیش روی ایشان واقع ست و از شده تعلق خاطر از خود غافل مانده اند چنانکه در شدت فکر
و غایت تفتیش واقع میشود ∴ بیکی از اغنیای روزگار در تعبیر بعض منامات او که مرقوم اند
قلم کرامت شیم بآنجناب شده بود ∴ اعزکم الله تعالی فی الدارین واحسن الیکم فی المشتاقین سه
رویای صالحه که دران بروئیت سرور عالم علیه من الصلوات افضلها مشرف شدند بیان نموده بودند اول خوابی
که در اوائل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از ان مضیق شدید و آن یعنی در همان ولد متحقق گشت
ثانی خوابی که دران دو پیاله خشک و دو قاش کدو دیدند کلانتر عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق ست
انشاء الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که در آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو دست مبارک داشتند پس ظاهر شدن کدو

لغایت مستحسن شد و خواندن دعای بسم الله لا یضر مع اسمه شیء کنایت ست از حفظ ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که در آن شمشیری بدست دادند که بران آیه نصر من الله و فتح قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه در دست ماند ظاهر آنست که تعبیر شکستن طرف فوقانی صدمه ایست که بعض برادران ایشان در کشمیر رسید و تعبیر باقی ماندن قبضه سلامت ایشان ست و آن نیز متحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم۔ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشارهٔ لطیفه که در آن بیت نکته که در ان و دیعت نهاده شده است و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل فمنها دلی دارم ز خود خالی خیالش میتوان گفتن ؛ در و کیفیت جوشی شرابش میتوان گفتن ؛ وجود بی نمود معنی نادیدنی دارد ؛ درین نیرنگها بوی گلابش میتوان گفتن ؛ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست بافنا انا ه سویدای دل ما بالی اندر پیچ و تاب او ؛ نقوس عالمی ام الکتابش میتوان گفتن ؛ اشاره ست بجامعیت حجر بحت شش فرو باشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ؛ زفیض معنی آفتابش میتوان گفتن ؛ اشارتست لبقا آنکه از ظهور معنی حجر بحت خبر ؛ ومنها بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ؛ خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم ؛ دلی پر درد جان افگار و بیار تند خو دارم جهان را بر زیار بها نمیکردم چه میکردم ؛ اشاره هست بآنکه گرفتاری بذاتی غیب الغیب حیرت شد نده و بیدهد و قلق می آرد غم تحصیل دیار مشغل درد غزل می بینم ؛ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ؛ تنفیر ست از مناصب جاه بیان آفاتی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود کسی با مل هیمی ساند کسی باگل همی یازد ؛ اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم ؛ اشاره هست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی هست از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تمایل بحقائق میسر می تحقیق را از خم منشر بها بر دن دیدم ؛ خروج از قید مشرب بها نمیکردم چه میکردم ؛ حجاب وصل مطلوبست دل بستن بمطلبها ؛ امین گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم ؛ اشاره هست بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است ومنها ناگزیر تو منم ای بی نظیر ؛ رو مگردان بعد ازان از ناگزیر ؛ من ترا مشتغق ترم از صد پدر ؛ درین آ و بیرو مرا محکم بگیر ؛ غیر من گر با تو بایستی بود ؛ آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ درین سه بیت اشاره کرده شد بمباسراة حقیقة الحقائق با سالک ومنها ساقی گری کن کز هوش خود افتم ؛ من بار خودم خود از دوش خود افتم ؛ درمن بنما خود را ای مستانه مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم ؛ مثل می جوشان کز خم بدر افتند ؛ جوشی زده بر خود از جوش خود افتم ؛ از هر بن موجو شد مستی دیگر ؛ از فرط تمائل از آغوش خود افتم ؛ زین تیز زبانی آزاده دلم من ؛ خوش آنکه زمانی خاموش خود افتم ؛ این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شرح غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال بافنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر و فنا انا از تیقظ لطیفهٔ خفیه۔ والسلام ؛ تا یکی محنت مهجوری و دوری بکشم ؛

نازنین وطنم سوی وطن باز روم ؛ تا یکی باخس و خاشاک بود صحبت من ؛ صدف یم جسم سوی تن باز روم ؛ تا یکی همدمی سنگ بود شیوهٔ من ؛ گوهر سرزنده ترم سوی عدن باز روم ؛

تا یکی بستهٔ زنجیر تعلق باشم ؛ آهوی از ختنم سوی ختن باز روم ؛ بوی جان میرسد از باد یمن در دو جهان ؛ شاه ملک یمنم سوی یمن باز روم ؛ غرض ازین ابیات تشوق است بتجرد و تفریق

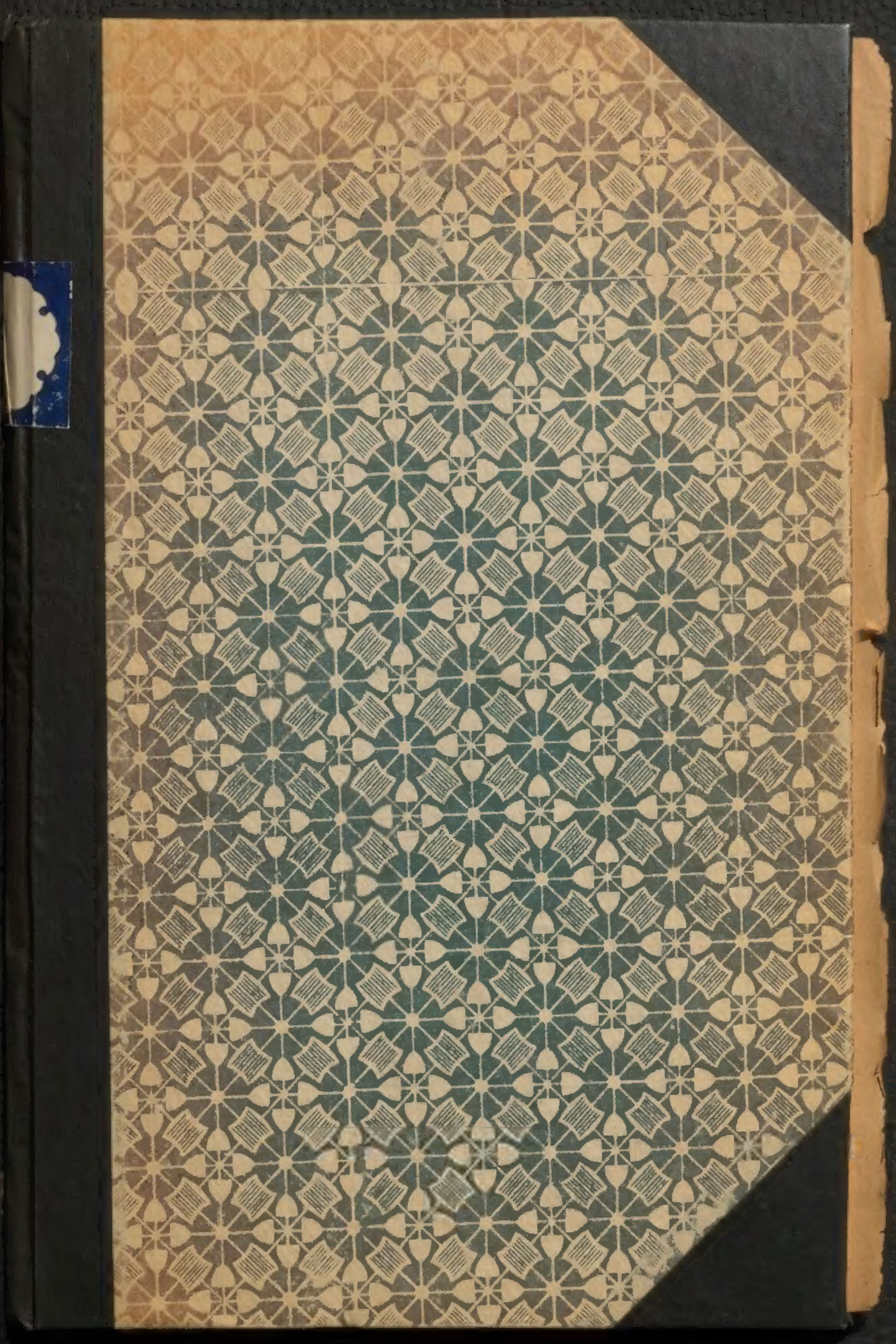زمیلی و تفجع از بنیادینه غاسفه که دلا سنگیر وقت و مشوش حال و متغیر وجه روح می شود تست